

The Science of Law and the Media Annex of War

Mahmoud Hekmatnia

Professor at the Islamic Research Institute for Culture and Thought

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article	Fundamental transformations in the geometry of contemporary armed conflicts and the transition from reduced physical battles to complex and multi-layered cognitive wars have confronted the traditional structure of the law of war and the military jurisprudential (Fiqhī) system with novel challenges. In this context, re-examining the jurisprudential rule "Kullu mā yurjā bihi al-faṭḥ yajūz" (Every [means] by which victory is hoped for is permissible) beyond its classical functions reveals new dimensions of the role of modern tools, particularly the media, in determining the fate of conflicts. Based on this rule, the adoption of any tool that leads to the realization of victory is permissible, provided that it passes through the normative and legitimacy-assessing filter of the domestic legal system and international humanitarian law. Despite the ever-increasing development of international regulations, the main issue and fundamental challenge of the present research pertain to the conceptual explanation and formulation of a phenomenon termed the "media annex of war" and the analysis of the legislative and legal vacuums resultant from it. The central question is: under conditions where modern media architect the cognitive battlefield of the conflict and influence public perception and the decision-making processes of actors—not necessarily through the explicit violation of criminal laws or the dissemination of false news, but through the channel of disseminating ostensibly honest yet engineered information—what limitations does the legal system face in regulating this phenomenon? In
Article history: Received 2026/3/11 Accepted 2026/4/4	
Keywords: <i>Media Annex of War, International Humanitarian Law, Legislative Regulation, Armed Conflicts, Cognitive Warfare, Press Law, Information Acquisition Engineering, Rule of Kullu mā yurjā bihi al-faṭḥ yajūz.</i>	

Cite this article: Hekmatnia, Mahmoud (2026). The Science of Law and the Media Annex of War, *Religion and Law*, 50 (13), 67-95.



© Mahmoud Hekmatnia

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.364.1045>

Publisher: Islamic Research Center of Parliament of I.R.IRAN.

fact, the legal system's exclusive and reductionist focus on concepts such as press crimes, the boundaries of freedom of expression, censorship, and confronting falsehoods has hindered a correct understanding of the media's mechanism in the capacity of converting "information" into "strategic knowledge." To answer this challenge, the present research, by adopting a descriptive-analytical approach and utilizing interdisciplinary studies at the intersection of Islamic jurisprudence (Fiqh), international law, communication sciences, and strategic studies, endeavors to present a comprehensive model for analyzing the norm-making and decision-making role of the media in the communication networks of war, while critiquing the traditional regulatory approaches of the legislator. The findings of this research indicate that effective legal intervention in the phenomenon of the media annex of war requires a precise understanding of the hierarchical and epistemological model of "data, information, knowledge, wisdom." Within this structure, the differentiation between "capability" (the technical and operational capacities of weapons) and "volition" (the legitimate will restricted by the norms of humanitarian law) is of vital importance; because the media, by intervening in the process of converting raw data into organized information and subsequently into "knowledge," and ultimately directing it towards "practical wisdom," plays a decisive role in orienting this will and legally legitimizing or delegitimizing military actions. Investigations suggest that modern trend-setting media, within the framework of the tripartite models of "sharp news," "empirical narrative," and "analysis-oriented model," by utilizing the capacities of big data and information acquisition engineering techniques, rather than focusing on the production of fabricated data, manage the arrangement and representation of selected realities in order to supply the cognitive prerequisites of war actors (including belligerent states, third-party actors, international judicial institutions, and global public opinion). In this complex geometry, where the speed of the fluid flow of information has replaced traditional criteria of publication, and the simultaneity of legal and ethical judgments during the battle has replaced a posteriori arbitrations, merely seeking assistance from deterrent tools such as criminalization, filtering, or the qualitative development of traditional press law regulations will be an ineffective approach. Consequently, this research arrives at the strategic conclusion that the "media annex of war" is not merely a press category or a penal deviation that can be managed with classical executive guarantees, but rather a coherent "cognitive-strategic" design. Therefore, the legislative and governance system requires a transition from a negative model of restrictive legislation towards a comprehensive and positive interdisciplinary model; a model capable of intelligently engineering the flow of meaning with a profound understanding of the economy of information speed and the mechanisms of collective knowledge production, and while safeguarding privacy and data security, institutionalizing the rationality and legitimacy of actions compliant with international law in legal authorities and global public opinion.



دانش حقوق و پیوست رسانه‌ای جنگ

محمود حکمت‌نیا

استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران. dr.hekmatnia@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۵	تحولات بنیادین در هندسه مخاصمات مسلحانه معاصر و گذار از نبردهای تقلیل‌یافته فیزیکی به جنگ‌های پیچیده و چندلایه شناختی، ساختار سنتی حقوق جنگ و نظام فقه نظامی را با چالش‌های نوینی مواجه ساخته است. در این بستر، بازخوانی قاعده فقهی «کل ما یرجی به الفتح یجوز» فراتر از کارکردهای کلاسیک آن، ابعاد تازه‌ای از نقش ابزارهای نوین به‌ویژه رسانه‌ها را در تعیین سرنوشت منازعات آشکار می‌سازد. بر مبنای این قاعده، اتخاذ هر ابزاری که به تحقق پیروزی بینجامد مجاز است، مشروط بر آنکه از فیلتر هنجاری و مشروعیت‌سنجی نظام حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه عبور نماید. علی‌رغم توسعه روزافزون مقررات بین‌المللی، مسئله اصلی و چالش بنیادین پژوهش حاضر ناظر بر تبیین و صورت‌بندی مفهومی پدیده‌ای تحت عنوان «پیوست رسانه‌ای جنگ» و واکاوی خلأهای تقنینی و حقوقی مترتب بر آن است. پرسش محوری آن است که در شرایطی که رسانه‌های مدرن نه لزوماً از طریق نقض صریح قوانین کیفری یا انتشار اخبار کذب، بلکه از مجرای انتشار اطلاعات به‌ظاهر صادقانه اما مهندسی‌شده به معماری شناختی میدان مخاصمه پرداخته و بر ادراک عمومی و فرایندهای تصمیم‌سازی کنشگران تأثیر می‌گذارند، نظام حقوقی با چه محدودیت‌هایی در تنظیم‌گری این پدیده مواجه است؟ در واقع، تمرکز انحصاری و تقلیل‌گرایانه نظام حقوقی بر مفاهیمی نظیر جرایم مطبوعاتی، مرزهای آزادی بیان، ممیزی و برخورد با اکاذیب، مانع از درک

استناد: حکمت‌نیا، محمود (۱۴۰۵). دانش حقوق و پیوست رسانه‌ای جنگ. دین و قانون، ۵۰ (۱۳)، ۶۷-۹۵.



© محمود حکمت‌نیا

ناشر: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس ایران.

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.364.1045>



صحیح سازوکار رسانه در مقام مبذل «اطلاعات» به «دانش راهبردی» شده است. برای پاسخگویی به این چالش، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از مطالعات میان‌رشته‌ای در تلاقی فقه اسلامی، حقوق بین‌الملل، علوم ارتباطات، و مطالعات راهبردی، تلاش می‌کند تا ضمن نقد رویکردهای سنتی تنظیم‌گری قانون‌گذار، الگویی جامع برای تحلیل نقش هنجارساز و تصمیم‌ساز رسانه در شبکه‌های ارتباطی جنگ ارائه نماید. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مداخله مؤثر حقوقی در پدیده پیوست رسانه‌ای جنگ، نیازمند درک دقیق مدل سلسله‌مراتبی و معرفت‌شناختی «داده، اطلاعات، دانش، حکمت» است. در این ساختار، تفکیک میان «توانستن» (ظرفیت‌های فنی و عملیاتی سلاح‌ها) و «خواستن» (اراده مشروع و مقید به هنجارهای حقوق بشردوستانه) اهمیتی حیاتی دارد؛ چراکه رسانه‌ها با مداخله در فرایند تبدیل داده‌های خام به اطلاعات سازمان‌یافته و سپس به «دانش» و در نهایت هدایت آن به سمت «حکمت عملی» نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به این اراده و مشروعیت‌بخشی حقوقی یا مشروعیت‌زدایی از کنش‌های نظامی ایفا می‌کنند. بررسی‌ها حاکی از آن است که رسانه‌های نوین جریان‌ساز، در قالب الگوهای سه‌گانه «شارپ خبر»، «روایت تجربی» و «مدل تحلیل‌محور» با بهره‌گیری از ظرفیت‌های کلان‌داده‌ها و تکنیک‌های مهندسی کسب اطلاعات به‌جای تمرکز بر تولید داده‌های جعلی به مدیریت چالش و بازنمایی واقعیت‌های گزینش‌شده می‌پردازند تا پیش‌نیازهای شناختی کنشگران جنگ (اعم از دولت‌های متخاصم، بازیگران ثالث، نهادهای قضایی بین‌المللی و افکار عمومی جهانی) را تأمین نمایند. در این هندسه پیچیده که سرعت جریان سیال اطلاعات جایگزین معیارهای سنتی انتشار شده و هم‌زمانی قضاوت‌های حقوقی و اخلاقی در حین نبرد جایگزین دآوری‌های پستی گردیده است، استمداد صرف از ابزارهای بازدارنده نظیر جرم‌انگاری، فیلترینگ یا توسعه کیفی مقررات سنتی حقوق مطبوعات، رویکردی ناکارآمد خواهد بود. در نتیجه، این پژوهش به این جمع‌بندی راهبردی دست می‌یابد که «پیوست رسانه‌ای جنگ» صرفاً یک مقوله مطبوعاتی یا انحراف جزایی نیست که بتوان آن را با ضمانت اجرای کلاسیک مدیریت نمود، بلکه یک طراحی منسجم «شناختی - راهبردی» است. از این رو، نظام قانون‌گذاری و حکمرانی نیازمند گذار از الگوی سلبی تقنین محدودکننده به سمت یک الگوی جامع و ایجابی میان‌رشته‌ای است؛ الگویی که بتواند با درک عمیق از اقتصاد سرعت اطلاعات و سازوکارهای تولید دانش جمعی به مهندسی هوشمند جریان معنا بپردازد و ضمن صیانت از حریم خصوصی و امنیت داده‌ها، عقلانیت و مشروعیت اقدامات منطبق با حقوق بین‌الملل را در مراجع حقوقی و افکار عمومی جهانی نهادینه سازد.

واژگان کلیدی: پیوست رسانه‌ای جنگ، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تنظیم‌گری تقنینی، مخاصمات مسلحانه، جنگ شناختی، حقوق مطبوعات، مهندسی کسب اطلاعات، قاعده کل ما یرجی به الفتح یجوز.

مقدمه

در پی تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران و وقوع جنگ دوازده‌روزه، مسئله رسانه و نقش آن در شکل‌دهی به ادراک عمومی و فرایندهای تصمیم‌سازی بار دیگر به یکی از موضوعات بنیادین در تحلیل منازعات معاصر تبدیل شد. این وضعیت را می‌توان در امتداد یک منطق کلی نیز فهم کرد که در ادبیات فقهی با قاعده «کل ما یُرجی به الفتح یجوز» صورت‌بندی شده است؛ به این معنا که در میدان تحقق فتح و غلبه، ابزارها و سازوکارهایی که در نهایت در خدمت تولید امکان پیروزی و جهت‌دهی به آن قرار می‌گیرند، دارای اهمیت هستند و در دوران معاصر، رسانه نیز از این ابزارها به شمار می‌رود. در همین بستر، با طرح و تبیین کلی و میان‌رشته‌ای بحث «پیوست رسانه‌ای جنگ» می‌کوشیم نسبت میان جنگ و رسانه را در یک چارچوب تحلیلی کلی موردتوجه قرار دهیم.

تبیین قاعده «کل ما یُرجی به الفتح یجوز»

در ادبیات عقلایی و نیز در سنت فقهی مشترک میان مکاتب مختلف از جمله فقه اسلامی، قاعده‌ای شناخته‌شده وجود دارد که با عبارت «کل ما یُرجی به الفتح یجوز» بیان می‌شود.^۱ این قاعده، علی‌رغم ایجاز لفظی، واجد ساختاری تحلیلی است که می‌توان آن را مشتمل بر سه عنصر درونی و یک عنصر بیرونی دانست. توجه به این تفکیک در فهم دقیق قلمرو و کارکرد قاعده ضروری است.

عنصر بیرونی این قاعده ناظر بر اصل تصمیم‌گیری درباره ورود یا عدم ورود به جنگ است. به بیان دیگر، این قاعده در مقام پاسخ به این پرسش نیست که آیا اساساً باید وارد مخاصمه شد یا خیر. چنین تصمیمی در حوزه ملاحظات کلان سیاسی و امنیتی قرار می‌گیرد و مبتنی بر ادله، مصالح و محاسباتی است که در سطح حاکمیت اتخاذ می‌شود؛ بنابراین، قاعده «کل ما یُرجی به الفتح یجوز» ناظر به مرحله پس از تحقق وضعیت جنگی است نه پیش از آن.

با فرض تحقق مخاصمه، سه عنصر درونی قاعده موضوعیت می‌یابد:

اول: تعیین مفهوم و مصداق «فتح» است. فتح در این قاعده، مفهومی بدیهی نیست، بلکه نیازمند تعریف پیشینی و دقیق است. نمی‌توان این مفهوم را به برداشت‌های سلیقه‌ای یا تفاسیر موردی پسینی واگذار کرد. به همین دلیل، در هر مخاصمه، باید پیشاپیش مشخص شود

۱. برای نمونه نگاه کنید به (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۸۳)

که چه وضعیتی به عنوان «فتح» تلقی می‌شود؛ برای مثال، اشغال سرزمین، سرنگونی نظام سیاسی، تغییر ساختار حاکمیت یا هر هدف معین دیگری که از پیش تعریف می‌گردد. این تعیین، ماهیتی اساساً سیاسی دارد و به اهداف کلان جنگ بازمی‌گردد، هرچند ممکن است در ادبیات رسمی به صراحت بیان شود یا به صورت ضمنی مفروض گرفته شود.

دوم: مؤلفه «ما یُرجی به» است که ناظر بر جنبه‌های فنی، نظامی و عملیاتی جنگ است. این بخش شامل طراحی راهبردها، سازماندهی نیرو و یا عده و عده، برنامه‌ریزی عملیات، انتخاب زمان و شیوه حمله اعم از شبانه یا روزانه و سایر تدابیر نظامی می‌شود. در جنگ‌های کلاسیک و سنتی، این حوزه عمدتاً در صلاحیت فرماندهان و متخصصان نظامی قرار داشته و به عنوان عرصه‌ای تخصصی و تکنیکی تلقی می‌شده است. در واقع، هر آنچه در چارچوب تدابیر عملیاتی و با هدف تحقق پیروزی طراحی می‌شود در ذیل این مؤلفه قرار می‌گیرد.

سوم: جزء «یجوز» است که بیانگر بعد هنجاری و ارزشی قاعده است. حتی اگر یک اقدام نظامی در زمره «ما یُرجی به الفتح» قرار گیرد، یعنی از حیث کارآمدی به تحقق پیروزی بینجامد، پرسش اساسی این است که آیا چنین اقدامی از منظر فقهی و حقوقی مجاز است یا خیر. اینجاست که نقش فقه و حقوق اعم از حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه^۱ برجسته می‌شود. این حوزه‌ها به ارزیابی مشروعیت و جواز یا عدم جواز رفتارها می‌پردازند و حدود و قیود کنش نظامی را تعیین می‌کنند.

براین اساس، قاعده «کلّ ما یُرجی به الفتح یجوز» را نمی‌توان به صورت اطلاق و بدون قید تفسیر کرد، بلکه این قاعده در تعامل میان سه سطح تعریف هدف (فتح)، انتخاب ابزار (ما یُرجی به) و ارزیابی هنجاری (یجوز) معنا می‌یابد. در بستر جنگ‌های کلاسیک، این ساختار نسبتاً روشن بوده است: دو طرف مخاصمه در جبهه‌هایی مشخص در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند و هر یک با تعریف اهداف، طراحی ابزارها و سنجش مشروعیت اقدامات، کنش نظامی خود را سامان می‌دادند. این چارچوب تحلیلی، امکان تفکیک سطوح مختلف تصمیم‌گیری و نیز ارزیابی حقوقی و اخلاقی رفتارهای جنگی را فراهم می‌سازد.

۱. حقوق بین‌الملل بشردوستانه (International Humanitarian Law) مجموعه قواعدی است که در زمان مخاصمه مسلحانه با محدود کردن روش‌ها و ابزارهای جنگ، از غیرنظامیان و دیگر افراد خارج از نبرد حمایت می‌کند (Gasser, 2015).



دگرگونی ساختار جنگ در دوره مدرن و ظهور کنشگران جدید

در تحول ساختاری جنگ‌های معاصر، افزون بر دگرگونی در مؤلفه «ما یُرجی» به که امروزه به‌شدت متأثر از پیشرفت‌های فناوریانه، تسلیحاتی و پیچیدگی‌های عملیاتی شده است، یک تغییر بنیادین دیگر نیز رخ داده و آن گسترش دایره کنشگران در صحنه محاصمه است. برخلاف جنگ‌های کلاسیک که عمدتاً به تقابل مستقیم میان دو طرفِ درگیر که عمدتاً دولت‌ها و نیروهای نظامی آن‌ها بود، محدود می‌شد در جنگ‌های جدید با نوعی تکثر و لایه‌مندی در کنشگران مواجه هستیم. در وضعیت کنونی، اگرچه دولت‌ها همچنان کنشگران اصلی جنگ محسوب می‌شوند، اما در کنار آن‌ها مجموعه‌ای از کنشگران ثانویه و مکمل نیز حضور دارند که نقش آن‌ها در شکل‌دهی، تداوم و ارزیابی جنگ انکارناپذیر است:

نخست: افکار عمومی^۱ است که خود به دو سطح قابل تفکیک است؛ از یک سو، افکار عمومی داخلی کشورهای درگیر که می‌تواند بر مشروعیت داخلی جنگ، میزان بسیج اجتماعی و استمرار یا توقف محاصمه اثرگذار باشد؛ از سوی دیگر، افکار عمومی بین‌المللی که به‌مثابه یک ناظر گسترده در ارزیابی و بازنمایی جنگ در سطح جهانی نقش ایفا می‌کند.

در کنار این، کنشگران حامی نیز حضور دارند که شامل دولت‌ها، ائتلاف‌ها یا نیروهایی هستند که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم از یکی از طرفین محاصمه حمایت می‌کنند و بدین ترتیب، دامنه و پیچیدگی جنگ را افزایش می‌دهند.

افزون بر این‌ها، دسته‌ای دیگر از کنشگران را می‌توان کنشگران اخلاقی و قضایی نامید؛ یعنی نهادها، سازمان‌ها و مراجع داوری که نسبت به رفتار طرفین جنگ، ارزیابی‌های اخلاقی و حقوقی ارائه می‌کنند. این کنشگران می‌توانند شامل نهادهای بین‌المللی، دادگاه‌ها، سازمان‌های حقوق بشری و حتی رسانه‌های فراملی باشند.

براین‌اساس در عصر جدید هنگامی که از یک محاصمه برای مثال، جنگ میان ایران و رژیم صهیونیستی سخن به میان می‌آید، تحلیل آن صرفاً به سطح تقابل نظامی میان ارتش‌ها محدود نمی‌شود، بلکه باید مجموعه‌ای از لایه‌های کنشگری را در نظر گرفت: افکار عمومی داخلی، افکار عمومی جهانی، بازیگران حامی و در نهایت نهادها و مراجع ناظر که رفتار طرفین را از منظر اخلاقی و حقوقی مورد قضاوت قرار می‌دهند یا در آینده قرار خواهند داد. این امر نشان‌دهنده شکل‌گیری «هندسه‌ای جدید» در جنگ‌های معاصر است که به‌مراتب پیچیده‌تر از الگوهای کلاسیک است.

1 . Public Opinion

در این هندسه جدید یکی از مهم‌ترین تحولات، تغییر در ماهیت قضاوت نسبت به جنگ است. در جنگ‌های سنتی، قضاوت‌ها عمدتاً ماهیتی تاریخی و پسینی داشتند؛ به این معنا که ارزیابی‌های اخلاقی و حقوقی در یک فرایند طولی و پس از پایان مخاصمه شکل می‌گرفت. برای نمونه در واقعه کربلا، اگرچه یک داوری اخلاقی نسبت به رخداد صورت گرفت، اما این داوری در گذر زمان و به واسطه کنش‌های بعدی تحقق یافت. برای نمونه توابین، پس از واقعه، قضاوت کردند که جنگ یزید به فرماندهی ابن زیاد علیه امام حسین (علیه السلام)، یک جنگ اخلاقی نبود، بعد اقدام کردند. به بیان دیگر، قضاوت‌ها در امتداد زمان و به صورت تدریجی شکل می‌گرفتند.

در مقابل جنگ‌های معاصر با نوعی هم‌زمانی در قضاوت‌ها مواجه هستیم که می‌توان آن را ترکیبی از فرایندهای عرضی و طولی دانست. به این معنا که ارزیابی‌های اخلاقی و حقوقی نه تنها در آینده و به صورت تاریخی انجام می‌شوند، بلکه به طور هم‌زمان و در جریان مخاصمه نیز در حال شکل‌گیری‌اند. کنشگران مختلف از افکار عمومی جهانی گرفته تا نهادهای حقوقی و رسانه‌ها به صورت مستمر رفتار طرفین را رصد کرده، آن را مورد قضاوت قرار می‌دهند و بر اساس این قضاوت‌ها، تصمیمات سیاسی، حقوقی و حتی عملی اتخاذ می‌کنند. این تحول، پیامدهای مهمی برای تحلیل حقوقی و فقهی جنگ دارد؛ زیرا دیگر نمی‌توان صرفاً به ارزیابی‌های پسینی اکتفا کرد، بلکه باید کنش‌ها را در بستری دید که به طور هم‌زمان در معرض نظارت و داوری مستمر قرار دارند و این داوری‌ها خود می‌توانند بر روند و نتایج جنگ اثرگذار باشند.

تمایز «توانستن» و «خواستن» در تحلیل‌های جنگی

در چارچوب قاعده «کلّ ما یُرجی به الفتح یجوز» به‌ویژه در هندسه پیچیده جنگ‌های معاصر، تفکیک میان دو مقوله «توانستن»^۱ و «خواستن»^۲ از اهمیت بنیادین برخوردار است. این تمایز نه تنها در تحلیل‌های راهبردی، بلکه در ارزیابی‌های حقوقی و فقهی نیز نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند و می‌تواند جهت‌گیری تصمیمات را به طور معناداری تغییر دهد. مؤلفه «یجوز» در این قاعده، صرفاً ناظر بر صدور حکم جواز به صورت انتزاعی نیست، بلکه کارکردی تنظیم‌گر دارد که در آن «توانستن‌های» نظامی را در قالب «خواستن‌های مشروع» بازتعریف می‌کند. به بیان دیگر همه آنچه از حیث فنی، لجستیکی یا فناورانه در دایره توان یک

1. Capability
2. Willingness



کنشگر نظامی قرار دارد، لزوماً به سطح اراده و اقدام ارتقا نمی‌یابد. این گذار، نیازمند عبور از صافی هنجاری حقوق و اخلاق است.

در همین چارچوب، می‌توان حقوق بشردوستانه را به مثابه سازوکاری برای «تخصیص» یا «محدودسازی» توانستن‌ها تلقی کرد؛ به این معنا که این نظام حقوقی، ظرفیت‌های بالفعل نظامی را مقید ساخته و آن‌ها را به حوزه‌ای از «خواستن‌های مجاز» هدایت می‌کند؛ بنابراین، گزاره‌ای از این دست که «کنشگر می‌تواند، اما نمی‌خواهد» یا دقیق‌تر «نباید بخواهد» بیانگر مداخله هنجاری در تبدیل امکان به اراده است. در نتیجه، هرچند از منظر فنی انجام یک اقدام ممکن است، اما از منظر حقوقی و اخلاقی، اراده به انجام آن ناموجه و در نتیجه ممنوع تلقی می‌شود.

در تحلیل‌های جنگی، غفلت از این تمایز می‌تواند به خطاهای جدی در نتیجه‌گیری بینجامد. برای مثال در برخی تحلیل‌ها مشاهده می‌شود که عملکرد متفاوت یک کنشگر در دو میدان عملیاتی صرفاً بر اساس «توانستن» تبیین می‌شود؛ برای نمونه در برابر این مسئله که چرا اسرائیل در ترور فرماندهان و مسئولین نظامی در ایران موفق است؛ اما قادر به آزادسازی اسرای خود در غزه نیست، صرفاً این لحاظ می‌شود که رژیم در غزه قادر به انجام عملی آزادسازی نیست و در مورد ایران قادر است، و براین اساس، نتایج راهبردی خاصی استنتاج می‌شود، مانند ضرورت ایجاد ناتوانی در طرف مقابل.

با این حال، اگر همین پدیده از منظر «خواستن» تحلیل شود، ممکن است به نتایج متفاوتی منتهی گردد. به عنوان یک فرض تحلیلی و نه لزوماً واقعیت خارجی، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که برای نمونه اسرائیل در هر دو وضعیت از توانایی لازم برخوردار است، اما به دلایل حقوقی، سیاسی یا راهبردی، اراده به استفاده از آن توانایی را اعمال نمی‌کند. در اینجا مؤلفه «یجوز» نقش تعیین‌کننده‌ای می‌یابد؛ زیرا ممکن است برای رژیم صهیونیستی، استمرار برخی شرایط مانند وجود اسرا در غزه، مبنایی برای تداوم مشروعیت کنش نظامی تلقی شود در حالی که با تغییر آن شرایط، مبنای جواز نیز دگرگون گردد.

براین اساس، تمایز میان «توانستن» و «خواستن» صرفاً یک تفکیک مفهومی ساده نیست، بلکه ابزاری تحلیلی است که درک ما از رفتار کنشگران را عمیق‌تر می‌سازد و از ساده‌سازی‌های نادرست جلوگیری می‌کند. هرگونه خلط میان این دو سطح، می‌تواند به اتخاذ تصمیمات ناصحیح در حوزه سیاست‌گذاری، راهبرد نظامی و حتی ارزیابی‌های حقوقی بینجامد. از این رو، در تحلیل‌های دقیق، ضروری است که ابتدا سطح «توانایی» از سطح «اراده» تفکیک شده و سپس نقش ملاحظات هنجاری در تبدیل یکی به دیگری به درستی مورد توجه قرار گیرد.

تعریف و مرزبندی مفهوم «پیوست رسانه‌ای جنگ»

با بازگشت به قاعده «کلّ ما یُرجی به الفتح یجوز» می‌توان دریافت که بازخوانی این قاعده در بستر جنگ‌های معاصر، مستلزم توجه به تحولات عمیق در زمینه‌های فناورانه و ارتباطی است. جنگ در قرن حاضر، صرفاً در میدان‌های فیزیکی و نظامی رخ نمی‌دهد، بلکه در بستری چندلایه از فناوری، فضای مجازی و سایبری، ظرفیت‌های دانشی و به‌ویژه رسانه جریان دارد. به تعبیر دقیق‌تر، کنش نظامی امروز در محضر جهانیان و در معرض نظارت مستمر افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد. این مجموعه «زمینه» جنگ را شکل می‌دهد نه لزوماً خود قاعده‌گذاری هنجاری آن را. بااین حال، مسئله اصلی در این بحث نه تبیین کلی حقوق جنگ یا حقوق رسانه، بلکه تحدید و تعریف دقیق مفهومی است که می‌توان از آن به «پیوست رسانه‌ای جنگ»^۱ تعبیر کرد. برای نیل به این مقصود، نخست باید مرز این مفهوم را با حوزه‌های مشابه اما متمایز روشن ساخت.

در ادبیات حقوقی، بخشی از مسائل مرتبط با رسانه در شرایط جنگ، ذیل قواعد شناخته‌شده‌ای قرار می‌گیرد که از پیش دارای چارچوب‌های نسبتاً روشن هستند. برای مثال، موضوعاتی نظیر انتشار اطلاعات کذب^۲، دروغ‌پردازی یا افشای اسرار نظامی در هر دو وضعیت عادی و جنگی، تابع قواعد مشخصی در حقوق مطبوعات^۳ و حقوق کیفری هستند. هرچند ممکن است دامنه و شدت این محدودیت‌ها در زمان جنگ تغییر یابد، اما اصل وجود هنجارهای حقوقی در این حوزه محل تردید نیست. به طور مشابه، جرائمی نظیر جاسوسی، کمک به دشمن یا افشای اطلاعات طبقه‌بندی‌شده، واجد عناوین مجرمانه مشخص بوده و سازوکارهای تقنینی و قضایی معینی برای مواجهه با آن‌ها پیش‌بینی شده است.

در این موارد، اگر خلاً یا نقصی در قواعد وجود داشته باشد، پاسخ در سطح تدبیر تقنینی قابل پیگیری است؛ یعنی قانون‌گذار می‌تواند با رعایت اصولی همچون آزادی بیان^۴ و آزادی مطبوعات^۵ به تنظیم یا تکمیل مقررات بپردازد. ازاین‌رو، این حوزه‌ها اساساً نیازی به طرح در قالب «پیوست رسانه‌ای جنگ» ندارند، بلکه در چارچوب‌های حقوقی موجود قابل تحلیل و حل و فصل هستند. در مقابل، آنچه موضوع اصلی این بحث را تشکیل می‌دهد، حوزه‌ای متمایز است: یعنی جایی که رسانه‌ها به انتشار اطلاعات صحیح، اخبار واقع‌نما و صادقانه

1 . War Media Appendix / Media Dimension of Warfare

2 . Disinformation

3 . Press Law

4 . Freedom of Expression

5 . Freedom of the Press



می‌پردازند، بدون آنکه مرتکب نقض قانونی یا افشای اسرار شوند و بدون آنکه رفتار آن‌ها ذیل عناوین مجرمانه یا استثنائات صریح زمان جنگ قرار گیرد. با این حال، همین کنش رسانه‌ای مشروع، به طور واقعی در فرایند جنگ اثرگذار است و در «کنشگری جنگ» وارد می‌شود.

بنابراین، «پیوست رسانه‌ای جنگ» را می‌توان ناظر به این سطح از کنش رسانه‌ای دانست: سطحی که در آن، فعالیت رسانه‌ای از حیث حقوقی در نگاه نخست مجاز است، اما به لحاظ کارکردی در معادلات جنگی نقش‌آفرین می‌شود. به بیان دیگر، این مفهوم ناظر بر آن دسته از رفتارهای رسانه‌ای است که نه در قالب تخلف یا جرم قابل شناسایی‌اند و نه به‌سادگی در چارچوب محدودیت‌های کلاسیک حقوق رسانه می‌گنجد، اما در عین حال می‌تواند بر افکار عمومی، مشروعیت جنگ، روحیه طرفین و حتی نتایج میدانی تأثیر بگذارند.

از این رو، بحث حاضر نه ناظر بر حقوق مطبوعات به معنای عام آن است و نه در پی تحلیل جرائم جنگی و رسانه‌ای؛ بلکه تمرکز آن بر تبیین و تحلیل حوزه‌ای است که در مرز میان جواز حقوقی و اثرگذاری راهبردی قرار دارد. این همان نقطه‌ای است که نیازمند صورت‌بندی نظری دقیق‌تر و احتمالاً طراحی راهکارهای نوین، فراتر از چارچوب‌های سنتی حقوقی، برای مواجهه با آن هستیم.

مدل «داده-اطلاعات-دانش-حکمت» در مدیریت رسانه جنگ

در حوزه مدیریت اطلاعات و فناوری، یکی از الگوهای تحلیلی شناخته‌شده برای تبیین فرایند تبدیل داده به تصمیم، مدل سلسله‌مراتبی «داده - اطلاعات - دانش - حکمت^۱» است. این مدل با وجود تنوع صورت‌بندی‌ها و انتقاداتی که بر آن وارد شده در ساده‌ترین شکل خود، چارچوبی مفهومی برای درک جایگاه مدیریت رسانه در بستر جنگ‌های معاصر فراهم می‌آورد.^۲

در این مدل، «داده» به عناصر خام و پردازش نشده اطلاق می‌شود؛ مجموعه‌ای از اعداد، کلمات یا نشانه‌ها که هنوز فاقد رابطه‌مندی و سازمان‌یافتگی هستند. داده‌ها به‌خودی‌خود واجد معنای تحلیلی یا توصیفی نیستند و نمی‌توان آن‌ها را در معنای دقیق کلمه «علم» دانست، زیرا هنوز در قالب گزاره‌های تصدیقی و روابط معنادار سامان نیافته‌اند.

مرحله دوم، «اطلاعات» است که از طریق برقراری رابطه میان داده‌ها حاصل می‌شود. این فرایند را می‌توان با تعبیر اطلاع بخشی توضیح داد؛ بدین معنا که داده‌های پراکنده در

1 . Data → Information → Knowledge → Wisdom

۲ . نگاه کنید به (Ackoff, 1989)

یک زمینه خاص سازمان می‌بایند و میان آن‌ها نسبت‌هایی برقرار می‌گردد. در نتیجه، داده‌ها از حالت خام خارج شده و به‌صورت اطلاعاتی درمی‌آیند که دارای معنا، جهت و قابلیت استفاده در تصمیم‌سازی هستند. در این سطح، عنصر سازمان‌یافتگی و هدفمندی به داده‌ها افزوده می‌شود.

در گام سوم، «دانش» شکل می‌گیرد. دانش زمانی پدید می‌آید که روابط میان اطلاعات به‌صورت قاعده‌مند و تحلیلی فهم و تبیین شود. به بیان دیگر، دانش ناظر بر کشف و صورت‌بندی روابط علی، همبستگی‌ها و الگوهای حاکم بر اطلاعات است. برای مثال، اگر از یک سو اطلاع داشته باشیم که «دمای هوا افزایش یافته است» و از سوی دیگر بدانیم که «افزایش دما موجب بروز گرمادگی در انسان می‌شود» آنگاه با برقراری رابطه علی میان این دو به یک گزاره دانشی دست می‌یابیم. در این سطح، معرفت نسبت به «این‌همانی‌ها» و «اگر - آن‌گاه‌ها» شکل می‌گیرد و امکان تحلیل و پیش‌بینی فراهم می‌شود.

در نهایت، «حکمت» به‌عنوان مرتبه‌ای فراتر از دانش مطرح می‌شود. حکمت، ناظر بر به‌کارگیری دانش در مقام تصمیم‌گیری عملی است. در این سطح، کنشگر با اتکا به دانش حاصل به طراحی راهکارها، انتخاب گزینه‌های مطلوب و اتخاذ تصمیم در مواجهه با وضعیت‌های واقعی می‌پردازد. از این رو، می‌توان حکمت را «دانش کاربردی» یا «عقلانیت عملی^۱» دانست که به کنش معطوف است نه صرفاً به فهم.

کاربست این مدل در تحلیل جنگ‌های معاصر به‌ویژه در پیوند با قاعده «کلّ ما یُرجی به الفتح یجوز» نشان می‌دهد که کنشگران جنگ در نهایت در سطح «حکمت» عمل می‌کنند؛ یعنی در مقام تصمیم‌گیری قرار دارند. این کنشگران، اعم از بازیگران سیاسی، نظامی، رسانه‌ای و حتی افکار عمومی، برای اتخاذ تصمیم، نیازمند «دانش» هستند؛ دانشی که خود از «اطلاعات» به دست می‌آید و اطلاعات نیز بر پایه «داده‌ها» شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، زنجیره‌ای علی و کارکردی میان این سطوح برقرار است:

اهمیت این زنجیره در آن است که هرگونه اختلال، دست‌کاری یا جهت‌دهی در سطوح اولیه به‌ویژه در سطح داده و اطلاعات، می‌تواند بر کیفیت دانش و در نهایت بر تصمیمات و حکمت عملی کنشگران اثر بگذارد. از همین رو در هندسه جدید جنگ که پیش‌تر به آن اشاره شد، رسانه‌ها و بسترهای اطلاعاتی نقش تعیین‌کننده‌ای در تغذیه این زنجیره ایفا می‌کنند.

کنشگران جنگ و تفاوت‌های روانی، اخلاقی و تمدنی آنان

باید توجه داشت که زمینه‌های تصمیم‌گیری کنشگران، صرفاً به داده‌ها و اطلاعات محدود نمی‌شود، بلکه متأثر از لایه‌های عمیق‌تری همچون عناصر روانی، اخلاقی و تمدنی است. برای نمونه می‌توان به زمینه اخلاقی، فلسفی یا هنجاری در تصمیم‌گیری سخن گفت. برای مثال، ممکن است یک کنشگر نظامی، اقدام خود را در قالب مفاهیمی نظیر «دفاع پیش‌دستانه»^۱ توجیه کند. این مفاهیم، بیانگر نحوه صورت‌بندی اخلاقی و حقوقی کنش هستند و نشان می‌دهند که چگونه «خواستن» در پرتو ادعاهای هنجاری، مشروعیت‌سازی می‌شود. برای نمونه در گفتمان رسمی بسیاری از کشورهای اروپایی، تأکید بر مفاهیمی همچون حقوق بشر^۲، کرامت انسانی^۳ و آزادی‌های بنیادین، صرف‌نظر از میزان التزام عملی به این اصول، پررنگ است. در مقابل در تحلیل رفتار سیاسی ایالات متحده، غالباً بر اصالت منفعت^۴ یا نوعی عمل‌گرایی^۵ تأکید می‌شود که در آن، تصمیمات بر اساس محاسبه هزینه - فایده و تأمین منافع ملی اتخاذ می‌گردد. این تفاوت‌های فلسفی و هنجاری به طور مستقیم بر «حکمت عملی» کنشگران اثر می‌گذارد.

در کنار این، باید به «زمینه‌های روانی» توجه کرد که نقش مهمی در شکل‌دهی به رفتار کنشگران دارند. این عوامل، گاه در سطح فردی و گاه در سطح جمعی و تمدنی عمل می‌کنند. برای نمونه، در برخی تحلیل‌ها از جوامع اروپایی به‌عنوان جوامعی با تمدن مبتنی بر ترس یاد می‌شود؛ به این معنا که تجربه‌های تاریخی، جنگ‌های ویرانگر و تحولات اجتماعی، نوعی احتیاط، محافظه‌کاری و پرهیز از ریسک را در الگوی کنشگری آن‌ها تقویت کرده است^۶. در مقابل تحلیل فرهنگ سیاسی ایالات متحده، عناصری چون جسارت، خطرپذیری و گرایش به برنامه‌ریزی فعالانه برای مواجهه با مسائل برجسته می‌شود. این تفاوت‌ها در نحوه مواجهه

۱. دفاع پیش‌دستانه (Preemptive Defense)، در ادبیات حقوق بین‌الملل به ادعای توسل به زور از سوی یک دولت پیش از وقوع حمله مسلحانه بالفعل اطلاق می‌شود، با این استدلال که تهدیدی قریب‌الوقوع و فوری وجود دارد و اقدام نظامی برای دفع آن، در چارچوب حق دفاع مشروع توجیه‌پذیر است؛ با این حال، در قرائت غالب حقوقی، دفاع مشروع ذیل ماده ۵۱ منشور ملل متحد مشروط به معیارهای سخت‌گیرانه‌ای مانند قریب‌الوقوع بودن تهدید، ضرورت، و تناسب دانسته است (Greenwood, 2011).

2. Human Rights

3. Human Dignity

4. Primacy of Interest

5. Pragmatism

۶. نگاه کنید (Furedi, 2005)

با بحران‌ها و اتخاذ تصمیمات راهبردی تأثیرگذار است.

در این میان تحلیل کنشگرانی مانند، رژیم صهیونیستی در مقام یک بازیگر درگیر در مخاصمه، مستلزم توجه به ترکیبی از عناصر روانی، ایدئولوژیک و هنجاری است. در برخی قرائت‌ها، کنشگری این بازیگر با مؤلفه‌های اعتقادی و ایدئولوژیک پیوند خورده و درعین حال در سطح عملی با اشکالی از خشونت شدید یا به تعبیر بهتر وحشی‌گری همراه دانسته می‌شود. تحلیل این وضعیت، نیازمند بررسی نسبت میان توجیهات حقوقی و اخلاقی با واقعیت‌های میدانی است؛ اینکه چگونه یک کنشگر می‌تواند رفتارهای خود را در چارچوبی از «جواز» صورت‌بندی کند در حالی که از منظر دیگران، همان رفتارها نقض هنجارهای بنیادین تلقی می‌شود.

براین‌اساس، کنشگران جنگی را باید موجودیت‌هایی چندلایه دانست که تصمیمات آن‌ها نه تنها محصول داده و اطلاعات، بلکه برآیند پیچیده‌ای از عوامل روانی، اخلاقی و تمدنی است. این کنشگران، برای تحقق اهداف خود که در چارچوب قاعده «کل ما یُرجی به الفتح» تعریف می‌شود، نیازمند تبدیل «توانستن» به «خواستن» هستند. در این مسیر، اگرچه توانمندی‌های نظامی و فناوریانه باید از طرق مختلف تحصیل شود، اما جهت‌گیری این توانمندی‌ها، نهایتاً تحت تأثیر همان زمینه‌های عمیق تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. از این رو تحلیل جنگ‌های معاصر، بدون درک تفاوت‌های روانی، اخلاقی و تمدنی کنشگران، تحلیلی ناقص خواهد بود. این تفاوت‌ها نه تنها در تبیین رفتار گذشته، بلکه در پیش‌بینی کنش‌های آینده و طراحی پاسخ‌های راهبردی نیز نقشی اساسی ایفا می‌کنند.

نسبت فناوری، داده و مهندسی کسب اطلاعات در جنگ

با امتداد منطقی بحث‌های پیشین، اکنون می‌توان جایگاه فناوری و داده را در هندسه جنگ‌های معاصر دقیق‌تر تبیین کرد. در این چارچوب، روشن می‌شود که نقش رسانه‌ها صرفاً در سطح انتشار اطلاعات محدود نیست، بلکه در بستری وسیع‌تر از «تولید و گردش داده» معنا پیدا می‌کند؛ بستری که اساساً فراتر از رسانه به معنای خاص آن است.

نخست باید توجه داشت که «داده» در جهان معاصر، امری ایستا و منفعل نیست که صرفاً از طریق درخواست مستقیم از افراد به دست آید. بلکه فرایند تولید و استخراج داده در قالب نوعی «معامله‌گری داده»^۱ صورت می‌گیرد. در این الگو، کنشگر انسانی، اغلب بدون آنکه درگیر تحلیل کلان پیامدها باشد در ازای دریافت یک منفعت مشخص به تولید



یا واگذاری داده رضایت می‌دهد. این منفعت می‌تواند امنیت، سهولت، کارایی یا خدمات بهتر باشد. برای مثال در استفاده از ابزارهای هوشمند، کاربر با انتخاب فعال‌سازی موقعیت مکانی در واقع وارد یک رابطه مبادله‌ای می‌شود. در ازای ارائه داده مکانی، خدماتی همچون مسیریابی دقیق یا امکان بازیابی دستگاه در صورت مفقودی را دریافت می‌کند. یا در نمونه‌ای دیگر، استفاده از ویژگی‌هایی مانند اثر انگشت برای افزایش امنیت دستگاه، مستلزم ارائه یک داده زیستی^۱ منحصربه‌فرد است. در اینجا نیز کاربر در ازای ارتقای امنیت شخصی، داده‌ای حساس را در اختیار یک سامانه قرار می‌دهد، بدون آنکه لزوماً از تمامی کارکردهای ثانویه آن در نظام‌های کلان داده‌ای آگاه باشد.^۲

این وضعیت نشان می‌دهد که تولید داده نه صرفاً نتیجه اجبار، بلکه حاصل نوعی رضایت مبتنی بر منفعت^۳ است. از منظر کاربر، مسئله در سطح خرد و فردی تحلیل می‌شود که «امنیت من تأمین شود» در حالی که در سطح کلان، همین داده‌ها در قالب «کلان‌داده»^۴ وارد چرخه‌های پیچیده تحلیل و بهره‌برداری می‌شوند. این شکاف میان سطح خرد و کلان، یکی از ویژگی‌های بنیادین نظام‌های داده‌محور معاصر است.

در این میان، آنچه اهمیت اساسی دارد وجود یک دانش سامان‌دهنده است که این فرایند را هدایت می‌کند؛ دانشی که می‌توان از آن به «مهندسی کسب اطلاعات»^۵ تعبیر کرد. این دانش، مجموعه‌ای از روش‌ها، الگوها و راهبردها را در بر می‌گیرد که هدف آن، طراحی سازوکارهایی برای تولید، جمع‌آوری و تبدیل داده به اطلاعات است. این حوزه، صرفاً محدود به یک ابزار یا پلتفرم خاص نیست، بلکه یک نظام دانشی گسترده است که در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فناورانه و حتی فرهنگی عمل می‌کند. به تعبیر دیگر، اخذ داده خود یک فرایند مهندسی شده است؛ فرایندی که در آن، انگیزه‌سازی، طراحی تجربه کاربری و تنظیم روابط مبادله‌ای، به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که کاربران به‌صورت داوطلبانه در تولید داده مشارکت کنند. این مهندسی، غالباً در سطحی فراتر از کنترل فردی یا حتی ملی عمل می‌کند و در بسیاری موارد، ماهیتی فراملی و ساختاری دارد.

در اینجا، مسئله «حریم خصوصی»^۶ و مداخلات حقوقی و اخلاقی اهمیت می‌یابد.

۱ . Biometric Data

۲ . نگاه کنید به (Mayer-Schönberger & Cukier, 2013)

3 . Interest-Based Consent

4 . Big Data

5 . Information Acquisition Engineering

6 . Privacy

از آنجاکه در بسیاری از موارد، فرد نسبت به نحوه استفاده ثانویه از داده‌های خود، آگاهی یا کنترل مؤثری ندارد، ضرورت مداخله حاکمیت مطرح می‌شود.^۱ به بیان دیگر، هر جا که اراده آگاهانه و مؤثر فرد مخدوش یا محدود باشد، تنظیم‌گری حقوقی و اخلاقی باید وارد عمل شود تا تعادل میان منافع طرفین برقرار گردد. این همان جایی است که قواعدی همچون حمایت از داده‌های شخصی^۲ و تنظیم‌گری پلتفرم‌ها معنا پیدا می‌کند.

با این حال، نکته کلیدی آن است که «داده» به عنوان یک مقوله، اعم از «رسانه» است. به بیان دقیق‌تر، رسانه صرفاً یکی از بسترهای گردش و بازنمایی داده و اطلاعات است نه منشأ انحصاری آن؛ بنابراین، تحلیل مسائل مربوط به داده از جمله نحوه تولید، جمع‌آوری و تبدیل آن به اطلاعات، نمی‌تواند صرفاً در چارچوب حقوق رسانه محدود شود، بلکه نیازمند ورود به حوزه‌های گسترده‌تری همچون حکمرانی داده^۳، اقتصاد دیجیتال و سیاست‌گذاری فناوری است.

در نهایت، آنچه در نسبت با جنگ‌های معاصر اهمیت می‌یابد، توانایی کنشگران در تبدیل داده به اطلاعات و سپس به دانش و حکمت است. این تبدیل، خود نیازمند زیرساخت‌های فناورانه، الگوریتمی و تحلیلی پیشرفته است. البته ممکن است در سطح کلان، برنامه‌هایی برای دسترسی به کلان‌داده‌های ملی یا فراملی وجود داشته باشد، اما چون این مسئله در سطحی فراتر از «پیوست رسانه‌ای جنگ» قرار می‌گیرد، باید در چارچوبی کلان‌تر مورد تحلیل قرار گیرد. در این بحث توجه به این نکته حائز اهمیت است که مهندسی کسب اطلاعات به مثابه یکی از ارکان بنیادین جنگ‌های معاصر، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به زنجیره «داده - اطلاعات - دانش - حکمت» ایفا می‌کند؛ زنجیره‌ای که نهایتاً تصمیم‌گیری کنشگران جنگی را جهت‌دهی می‌نماید.

نقش رسانه در تبدیل اطلاعات به دانش و سپس تصمیم

در امتداد مدل «داده - اطلاعات - دانش - حکمت» می‌توان جایگاه دقیق رسانه را در مرحله‌ای دانست که «اطلاعات» به «دانش» تبدیل می‌شود و از آنجا به تصمیم و «حکمت» راه می‌یابد. به بیان دیگر، رسانه در ذات خود صرفاً ناقل داده یا حتی عرضه‌کننده اطلاعات نیست، بلکه در مقام پردازشگر معنا عمل می‌کند و از طریق سازمان‌دهی، برجسته‌سازی و تفسیر اطلاعات، آن را به سطحی می‌رساند که قابلیت تحلیل و اثرگذاری بر تصمیم‌گیری را

۱. نگاه کنید (Solove, 2013)

2. Data Protection

3. Data Governance

پیدا کند. این کارکرد، همان دلیلی است که باید بحث رسانه را مستقل از قواعد صرفاً حقوقی آن، مورد توجه قرار داد. پرسش اصلی این است که چرا این فرایند تبدیل اهمیت دارد؟ پاسخ آن است که هدف نهایی «تأثیرگذاری» است؛ خواه این تأثیرگذاری به صورت آگاهانه طراحی شده باشد، خواه به صورت ناخواسته رخ دهد. در هر دو صورت، خروجی رسانه در زنجیره تبدیل اطلاعات به دانش بر رفتار و تصمیم کنشگران اثر می‌گذارد.

□ دامنه این تأثیرگذاری گسترده است و طیفی از کنشگران را در برمی‌گیرد: از دشمن در میدان مخاصمه تا افکار عمومی در سطح داخلی و جهانی و نیز اشخاص ثالث که می‌توانند شامل: بازیگران سیاسی، نهادهای قضایی و حتی حافظه و قضاوت تاریخی درباره جنگ باشند. به این ترتیب، رسانه در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که می‌تواند بر ادراک^۱، تفسیر^۲ و در نهایت بر تصمیم این طیف از کنشگران اثر بگذارد.

مدل‌های تأثیرگذاری رسانه‌ای، عمدتاً در حوزه‌های روان‌شناسی ارتباطات و تحلیل‌های شناختی^۳ مورد بررسی قرار می‌گیرند و به طور مستقیم در قلمرو تخصصی حقوق قرار نمی‌گیرند، اما برای تحلیل حقوقی دقیق، شناخت آن‌ها ضروری است. حقوق‌دان در اینجا ناگزیر است به این حوزه‌های دانشی توجه کند تا بتواند جایگاه مداخله یا عدم مداخله حقوقی را به درستی تشخیص دهد. برای مثال در نحوه انتقال اخبار جنگ، انتخاب اینکه کدام بخش از واقعیت برجسته شود، خود یک کنش تعیین‌کننده است. رسانه‌ها می‌توانند با تمرکز بر ابعاد خاص، نظیر پیامدهای امنیتی، اقتصادی یا انسانی، جهت‌گیری ادراک مخاطب را شکل دهند. در این میان، برخی از بازیگران به دنبال نفوذ سریع هستند؛ یعنی می‌کوشند در کوتاه‌ترین زمان ممکن بر تصمیمات لحظه‌ای اثر بگذارند. در چنین حالتی، عناصر فشرده و پر قدرت ارتباطی مانند «تیتیر خبر» نقش محوری پیدا می‌کنند، زیرا می‌توانند بدون نیاز به تحلیل عمیق، ادراک اولیه مخاطب را جهت‌دهی کنند^۴.

این سطح از کنش رسانه‌ای، دقیقاً همان نقطه‌ای است که «پیوست رسانه‌ای جنگ» معنا پیدا می‌کند: جایی که رسانه، نه در قالب ارتکاب جرم یا نقض صریح قانون، بلکه در چارچوبی ظاهراً مشروع در حال جهت‌دهی به فرایند تبدیل اطلاعات به دانش و در نتیجه، اثرگذاری بر تصمیم‌سازی است. از این رو، مسئله اصلی در این حوزه نه صرفاً مجاز یا غیر مجاز بودن رفتار رسانه‌ای، بلکه چگونگی اثرگذاری و دامنه پیامدهای آن است.

1 . Perception

2 . Interpretation

3 . Cognitive Analysis

۴ . نگاه کنید به (Tuchman, 1978)

پس می‌توان گفت که رسانه در جنگ‌های معاصر، حلقه واسطی است میان اطلاعات و تصمیم؛ حلقه‌ای که با بهره‌گیری از ابزارهای تحلیلی، روانی و ارتباطی، اطلاعات را به دانش قابل کاربرد تبدیل می‌کند و از این طریق، بر حکمت عملی کنشگران اثر می‌گذارد. از همین رو، هرگونه تحلیل حقوقی در این حوزه، ناگزیر باید با درک این کارکرد بنیادین رسانه همراه باشد، زیرا محل مداخله حقوق، دقیقاً در همین نقطه از زنجیره شکل می‌گیرد.

مدل‌های رسانه‌ای در جهان: شارپ خبر، روایت تجربی و تحلیل محور

در امتداد بحث از نقش رسانه در تبدیل «اطلاعات» به «دانش» و سپس اثرگذاری بر «تصمیم» می‌توان از الگوهای متفاوتی در شیوه‌های تولید و عرضه محتوا سخن گفت که هر یک با زمینه‌های روانی، تمدنی و معرفتی خاصی پیوند دارند. این الگوها را با رویکردی تحلیلی می‌توان در سه صورت‌بندی کلان «خبر شارپ»، «روایت تجربی» و «مدل تحلیل محور» توضیح داد:

«مدل خبر شارپ» بر انتقال سریع، فشرده و بی‌واسطه اطلاعات تأکید دارد. در این الگو، خبر به صورت کوتاه، دقیق و با حداقل تفسیر ارائه می‌شود و هدف اصلی، ایجاد اثر فوری بر ادراک مخاطب است. این شیوه به‌ویژه در برخی رسانه‌های جریان اصلی اروپایی مانند رویترز^۱ قابل مشاهده است. در تحلیل‌های جامعه‌شناختی، گاه گفته می‌شود که این الگو با زمینه‌های روانی مبتنی بر «ترس»، «احتیاط» یا «حساسیت نسبت به تهدید» هم‌خوانی دارد؛ به این معنا که مخاطب در مواجهه با خبرهای ناگهانی و فشرده به واکنش سریع و تصمیم‌گیری کوتاه‌مدت سوق داده می‌شود. در چنین بستری، «تیترا» و «شکل ارائه»^۲ اهمیت مضاعف پیدا می‌کند، زیرا می‌تواند بدون نیاز به تحلیل گسترده، جهت ادراک را تعیین کند.

در «مدل روایت تجربی» خبر از طریق یک مصداق عینی، مشاهده‌پذیر و ملموس ارائه می‌شود و سپس از آن به نتایج عام‌تر تعمیم داده می‌شود. در این چارچوب که مورد استفاده برخی از رسانه‌های آمریکایی مانند وال استریت ژورنال^۳ است، رسانه به جای ارائه گزاره‌های کلی، یک «مورد»^۴ مانند روایت یک واقعه انسانی خاص را برجسته می‌کند و سپس با استفاده از سازوکارهای تعمیم^۵، آن را به یک قاعده یا مسئله کلان پیوند می‌زند. نتیجه این فرایند،

1 . Reuters

۲ . Framing

3 . The Wall Street Journal

4 . Case

5 . Generalization

شکل‌گیری نوعی دانش روایی^۱ است که هم‌زمان دارای بُعد احساسی و تحلیلی است. این مدل، علاوه بر اطلاع‌رسانی، مخاطب را درگیر فرایند استنتاج می‌کند و از این طریق بر شکل‌گیری قضاوت و تصمیم اثر می‌گذارد.

در این الگو، حضور خبرنگار میدانی اهمیت اساسی دارد، زیرا نقطه آغاز روایت، مشاهده مستقیم و گزارش عینی است. به همین دلیل، رسانه‌هایی که بر این مدل تکیه دارند، معمولاً شبکه گسترده‌ای از خبرنگاران و منابع میدانی در اختیار دارند تا بتوانند داده‌های اولیه را به‌صورت مستمر تولید و به روایت‌های قابل‌تعمیم تبدیل کنند.

در «مدل تحلیل‌محور» تمرکز اصلی نه بر خبر خام یا روایت موردی، بلکه بر تفسیر و تحلیل است. در این الگو، خبر به‌مثابه یک مقدمه تلقی می‌شود و بخش اصلی کار رسانه در قالب گفت‌وگو، میزگرد یا تحلیل‌های کارشناسی شکل می‌گیرد. هدف این مدل که در رسانه‌های ایران نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود، انتقال مستقیم اطلاعات نیست، بلکه ساخت چارچوب فهم^۲ برای مخاطب است. در نتیجه، مخاطب به‌جای مواجهه با داده‌های پراکنده یا روایت‌های جزئی با یک تصویر کلان و تبیینی از واقعیت روبه‌رو می‌شود. اما این مدل، اگرچه می‌تواند به تعمیق فهم و ارتقای سطح تحلیل کمک کند، اما درعین حال با چالش‌هایی نیز مواجه است؛ از جمله اینکه فاصله آن با داده‌های اولیه بیشتر است و میزان اقناع مخاطب، وابستگی بیشتری به اعتماد به تحلیل‌گر و کیفیت استدلال دارد. همچنین در مقایسه با مدل‌های دیگر، ممکن است در ایجاد اثر فوری یا نفوذ سریع کارآمدی کمتری داشته باشد.

از منظر «پیوست رسانه‌ای جنگ»، اهمیت این تمایز در آن است که هر مدل، نوع خاصی از اثرگذاری بر کنشگران، اعم از افکار عمومی، بازیگران سیاسی و نهادهای قضایی را رقم می‌زند؛ بنابراین، انتخاب یا طراحی مدل رسانه‌ای، صرفاً یک مسئله فنی یا حرفه‌ای نیست، بلکه بخشی از راهبرد اثرگذاری^۳ در میدان جنگ محسوب می‌شود و می‌تواند به‌طور مستقیم بر فرایند شکل‌گیری دانش و در نهایت، تصمیم‌گیری اثر بگذارد.

مدیریت روند تبدیل اطلاعات به دانش: صحنه اصلی «پیوست رسانه‌ای»

همان‌طور که بیان شد، صحنه واقعی پیوست رسانه‌ای جنگ، دقیقاً در نقطه‌ای شکل می‌گیرد که اطلاعات به دانش تبدیل می‌شود و از آن، تصمیم زاده می‌گردد. به بیان دقیق‌تر، مسئله اصلی دیگر «تولید داده» یا حتی «انتشار اطلاعات» نیست، بلکه مدیریت فرایند

1 . Narrative Knowledge

2 . Framework of Understanding

3 . Strategy of Influence

معناسازی است. در این سطح، رسانه نقش یک واسط خنثی ندارد، بلکه در مقام معمار شناختی عمل می‌کند؛ یعنی با انتخاب، برجسته‌سازی و چینش اطلاعات، نوع خاصی از معرفت را تولید می‌کند که مستقیماً در خدمت نیازهای تصمیم‌گیری کنشگران قرار می‌گیرد. اینجاست که پیوست رسانه‌ای به‌مثابه یک سازوکار راهبردی، معنا پیدا می‌کند.

در تحلیل این فرایند، باید به یک نکته کلیدی توجه داشت: کنشگران جنگ، اعم از دشمن، افکار عمومی و بازیگران ثالث هر یک دارای نیازهای شناختی خاصی هستند. برای مثال، یک کنشگر ممکن است برای توجیه اقدام نظامی خود، نیازمند ترس، تهدید یا اضطراب باشد. رسانه در اینجا می‌تواند با تولید نوع خاصی از اطلاعات، این نیازها را تأمین کند، حتی بدون آنکه لزوماً مرتکب دروغ‌گویی یا نقض صریح قواعد حقوقی شود. به عبارت دیگر، آنچه رخ می‌دهد نوعی تأمین غیرمستقیم اراده است: رسانه در ظاهر اطلاع‌رسانی می‌کند، اما در واقع در حال برآوردن پیش‌نیازهای شناختی تصمیم‌گیری یک کنشگر خاص جنگ است. این همان نقطه‌ای است که مرز میان «انتقال اطلاعات» و «ساختن دانش جهت‌دار» محو می‌شود.

برای تبیین عینی این وضعیت، می‌توان به الگوهای خاصی از بازنمایی رسانه‌ای در شرایط جنگ اخیر اشاره کرد. در جریان درگیری، رویکرد اولیه رسانه‌ای رژیم صهیونیستی، مبتنی بر القای ترس بود؛ به محض آغاز عملیات موشکی ایران، دو راهبرد اصلی در سیاست‌گذاری خبری این رسانه قابل مشاهده بود: نخست، نمایش گزینشی رویدادها. اما سؤال اینجاست که چه صحنه‌هایی به تصویر کشیده می‌شد؟ صرفاً مناطق غیرنظامی به نمایش درمی‌آمد و در مقابل، چه موضوعاتی پنهان می‌ماند؟ حمله ایران به اهداف و تأسیسات نظامی. نتیجه آنکه سیاست خبری ایران نیز مبتنی بر همین داده محدود می‌شود و ما نیز عملاً همان راهبرد موردانتظار را در پیش می‌گیریم و تمامی گزارش‌های ما نیز معطوف به همان جنبه‌هایی است که اسرائیل نمایش می‌دهد.

نکته حائز اهمیت آن است که این رسانه مرتکب نشر اکاذیب نمی‌شد، بلکه با استفاده از تکنیک‌های «شارپ» و «مدل روایت تجربی» با بازنمایی گزینشی در راستای جهت‌دهی به افکار عمومی عمل می‌کرد. برای تعمیق این سیاست، صرفاً خبرنگاران نبودند که از این مناطق غیرنظامی بازدید می‌کردند، بلکه حتی نخست‌وزیر اسرائیل نیز با لباس شخصی در آن نواحی حاضر می‌شد و وضعیت موجود را بدین‌گونه توصیف می‌نمود: «ما با چشمان خود می‌بینیم که شرایط چنین‌وچنان است و خسارات بسیار سنگین است.» در چنین شرایطی، بر اساس مدل روایت تجربی، واقعه تعمیم داده می‌شود و سپس همان الگو را در جهت معکوس



علیه ایران به کار می‌گیرند. یعنی در توجیه هدف قرارگرفتن غیرنظامیان، ادعا می‌کند که قصد حمله به مناطق غیرنظامی را نداشته؛ و اگر در جایی چنین اتفاقی رخ می‌دهد به دلیل ناتوانی در تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی بوده است.

در اینجا، دروغ رخ نداده، بلکه «گزینش»^۱ و «برجسته‌سازی»^۲ به گونه‌ای صورت گرفته که قابلیت تعمیم^۳ به یک قاعده کلی پیدا می‌کند. در گام بعد، این اطلاعات گزینش شده در چارچوب یک الگوی روایی یا تحلیلی به «دانش» تبدیل می‌شود. در این قالب، از یک یا چند مورد خاص، این نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد که «الگوی کلی رفتار» یک طرف مخاصمه چنین است. به این ترتیب، رسانه در فرایندی تدریجی اما مؤثر، معرفت موردنیاز برای کنشگران را تولید می‌کند؛ معرفتی که بلافاصله به سطح «حکمت عملی» منتقل شده و در قالب تصمیمات سیاسی، نظامی یا حتی قضایی ظهور می‌یابد. در این معنا، پیوست رسانه‌ای نه در سطح «خبر»، بلکه در سطح «معرفت‌سازی» عمل می‌کند. نکته مهم آن است که این حوزه، الزاماً در چارچوب «حقوق مطبوعات» یا «جرائم رسانه‌ای» قابل تحلیل نیست؛ زیرا بسیاری از این کنش‌ها در ظاهر در محدوده «آزادی بیان» و «آزادی رسانه» قرار دارند و فاقد وصف مجرمانه‌اند. از همین رو، تلاش برای حل مسئله از طریق مداخله تقنینی یا وضع محدودیت‌های جدید، ممکن است نه تنها کارآمد نباشد، بلکه به پیامدهای معکوس نیز بینجامد.

خطای تمرکز بر مقابله با «خلاف واقع» به جای مدیریت «واقعیت»

در تکمیل بحث «پیوست رسانه‌ای جنگ» باید بر یک خطای تحلیلی رایج در مواجهه با رسانه‌ها تأکید کرد؛ خطایی که به جای تمرکز بر «مدیریت واقعیت» بر «مقابله با خلاف واقع» متمرکز می‌شود. در بسیاری از رویکردهای حقوقی و سیاست‌گذاری، تصور غالب آن است که مسئله اصلی رسانه، تولید یا انتشار خبر کاذب^۴ یا اطلاعات خلاف واقع است. بر این اساس، راه حل نیز در وضع قواعد محدودکننده یا تقنینی برای جلوگیری از انتشار اخبار غیرواقعی جست‌وجو می‌شود. با این حال، در تحلیل دقیق‌تر، این فرض با واقعیت سازوکارهای رسانه‌ای در جهان معاصر انطباق کامل ندارد. واقعیت آن است که بخش عمده‌ای از اطلاعاتی که در گردش رسانه‌ای قرار می‌گیرد، «صادق» است؛ یعنی از حیث مطابقت با واقعیت بیرونی،

1 . Selection
2 . Emphasis
3 . Generalization
4 . Fake News

قابل انکار نیست. مسئله اصلی در اینجا «صدق یا کذب گزاره‌ها» نیست، بلکه نحوه چینش، انتخاب و اتصال اطلاعات است که تعیین می‌کند این داده‌های صادق چگونه به «دانش» تبدیل شوند.

به بیان دقیق‌تر، آنچه در پیوست رسانه‌ای اهمیت دارد، تولید واقعیت شناختی است نه صرفاً جلوگیری از جعل واقعیت. اطلاعات صادق در صورتی که در کنار یکدیگر به گونه‌ای خاص قرار گیرند، می‌توانند به دانش‌هایی کاملاً متفاوت منتهی شوند؛ بنابراین، مسئله اصلی نه در سطح محتوا، بلکه در سطح ساختار تبدیل قرار دارد. برای تقریب ذهن، می‌توان از یک استعاره حقوقی استفاده کرد. در فرایند رسیدگی قضایی، یک «پرونده» صرفاً مجموعه‌ای از اسناد پراکنده نیست، بلکه نحوه تنظیم، انتخاب و چینش این اسناد است که تعیین می‌کند پرونده در نهایت واجد وصف کیفری یا حقوقی شود. وکیل در مقام کنشگر حرفه‌ای با نحوه صورت‌بندی ادله و تنظیم روایت حقوقی، عملاً جهت‌گیری پرونده را تعیین می‌کند. در واقع در این پرونده، همه عناصر ممکن است واقعی باشند، اما نحوه ترکیب آن‌ها نتیجه متفاوتی تولید می‌کند.

در حوزه رسانه نیز وضعیت مشابهی برقرار است. کنشگر رسانه‌ای می‌تواند با انتخاب گزینشی اطلاعات، برجسته‌سازی برخی عناصر و حذف یا کم‌نمایی برخی دیگر، ساختار خاصی از معنا ایجاد کند. در این فرایند، اطلاعات صادق در قالبی خاص قرار می‌گیرند که به تولید نوعی خاص از دانش منجر می‌شود؛ دانشی که می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری‌های بعدی قرار گیرد. از این منظر، مسئله اصلی در پیوست رسانه‌ای جنگ، «مدیریت تولید دانش^۱» است نه صرفاً کنترل صدق و کذب اطلاعات. به بیان دیگر، سؤال اساسی این نیست که آیا اطلاعات منتشرشده درست است یا غلط، بلکه این است که چه کسی و چگونه در حال مدیریت فرایند تبدیل اطلاعات صادق به دانش معنادار است. در نتیجه، تمرکز صرف بر مقابله با خلاف واقع، نوعی ساده‌سازی مسئله است. زیرا حتی در غیاب اطلاعات جعلی، امکان شکل‌گیری دانش‌های کاملاً متفاوت و حتی متعارض وجود دارد.

سرعت جریان اطلاعات و بی‌معنا شدن معیارهای سنتی انتشار

در ادامه بحث «پیوست رسانه‌ای جنگ» یکی از تحولات بنیادین در عصر حاضر، تغییر ماهیت «جریان اطلاعات^۲» و بی‌اعتبارشدن معیارهای سنتی سنجش و انتشار است. در

1 . Knowledge Production Management
2 . Information Flow



الگوی کلاسیک رسانه‌ای، انتشار اطلاعات بر اساس شاخص‌هایی همچون تعداد مخاطب، تیراژ یا تعداد اعضای کانال تحلیل می‌شد. این شاخص‌ها بر منطق یک نظام فیزیکی و خطی استوار بودند؛ نظامی که در آن، پیام از یک نقطه به تعداد معینی گیرنده منتقل می‌شد و قابلیت ردیابی و کنترل نسبتاً روشنی داشت. اما در ساختار رسانه‌ای معاصر، این منطق تا حد زیادی دگرگون شده است. در وضعیت جدید، ما با جریان سیال اطلاعات^۱ مواجه هستیم نه توزیع خطی آن. در این الگو، هر کنشگر صرفاً یک گره^۲ در یک شبکه است؛ به این معنا که هر فرد هم تولیدکننده پیام است و هم بازتولیدکننده آن. پیام، پس از ارسال از کنترل اولیه خارج شده و وارد شبکه‌ای از بازنشرها، بازتفسیرها و بازچیش‌ها می‌شود؛ بنابراین، دیگر نمی‌توان با معیارهایی مانند، تعداد اعضا یا حجم انتشار اولیه میزان اثرگذاری را به‌درستی سنجید.

در این چارچوب، مسئله اصلی نه تعداد مخاطب، بلکه سرعت، قابلیت تسری و ظرفیت بازتولید معنا است. یک پیام می‌تواند از یک منبع بسیار محدود آغاز شود، اما به‌واسطه ساختار شبکه‌ای ارتباطات به‌سرعت در سطح گسترده‌ای منتشر شود و بر ادراک جمعی و تصمیم‌گیری‌های کلان اثر بگذارد. اینجاست که مفهوم «جریان اطلاعات» جایگزین مفهوم «انتشار اطلاعات» می‌شود. از منظر «پیوست رسانه‌ای جنگ» اهمیت این تحول در آن است که جریان اطلاعات مستقیماً به تولید «دانش‌های تصمیم‌ساز» منجر می‌شود؛ دانشی که نه تنها کنشگران رسمی مانند دولت‌ها و ارتش‌ها، بلکه افکار عمومی و بازیگران ثالث را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، تصمیم‌گیری در جنگ، دیگر محدود به سطح حاکمیتی نیست، بلکه در یک میدان چندلایه و توزیع‌شده شکل می‌گیرد.

در نتیجه آنچه اهمیت دارد، توان یک پیام در عبور از مرزهای اولیه انتشار و ورود به چرخه‌های بازتولید اجتماعی و شناختی است؛ چرخه‌هایی که نهایتاً بر «حکمت عملی» کنشگران جنگی اثر می‌گذارند. به این ترتیب می‌توان گفت در جنگ‌های معاصر، ما با نوعی «اقتصاد سرعت اطلاعات» مواجه هستیم که در آن سرعت گردش معنا، به اندازه یا حتی بیش از حجم اولیه اطلاعات در شکل‌دهی به تصمیم‌ها و کنش‌ها اهمیت دارد.

1. Fluid Information Flow

2. Node

جمع‌بندی: لزوم طراحی یک الگوی بینارشته‌ای برای پیوست رسانه‌ای جنگ

در جمع‌بندی مباحث پیش گفته، می‌توان تأکید کرد که «پیوست رسانه‌ای جنگ» را نباید صرفاً در چارچوب سنتی حقوق مطبوعات یا آزادی بیان تحلیل کرد. هرچند این حوزه‌ها بخشی از منظومه تنظیم‌گری رسانه‌ای را تشکیل می‌دهند، اما مسئله اصلی در سطحی عمیق‌تر و ساختاری‌تر قرار دارد که به فرایند تبدیل داده به اطلاعات، اطلاعات به دانش، و دانش به حکمت عملی مربوط می‌شود. از این منظر، بحث حقوقی اعم از حدود آزادی بیان، ضمانت اجراها یا نحوه برخورد با تخلفات رسانه‌ای، صرفاً یکی از لایه‌های پیرامونی موضوع است و نمی‌تواند به‌تنهایی مسئله را حل یا حتی صورت‌بندی کند. به همین ترتیب، ملاحظات اخلاقی نیز اگرچه در تعیین حدود کنش رسانه‌ای نقش دارند، اما عمدتاً در سطح تعیین قیود عمل می‌کنند نه در سطح تولید و مهندسی جریان معنا.

در مقابل، آنچه در کانون این بحث قرار دارد، فرایند طراحی و مدیریت تبدیل اطلاعات به دانش است؛ فرایندی که در آن، اطلاعات نه صرفاً به‌عنوان داده‌های خام یا حتی اخبار صادق، بلکه به‌مثابه عناصر قابل ترکیب در ساختارهای معنایی پیچیده عمل می‌کنند. این فرایند تعیین می‌کند که چگونه از دل انبوه اطلاعات، نوع خاصی از «دانش جمعی»^۱ تولید می‌شود؛ دانشی که سپس مبنای تصمیم‌گیری کنشگران مختلف، اعم از دولت‌ها، افکار عمومی، نهادهای بین‌المللی و حتی دشمن قرار می‌گیرد. در این چارچوب باید توجه داشت که جنگ‌های معاصر در یک «فضای چند کنشگری» رخ می‌دهند؛ فضایی که در آن، هم‌زمان بازیگران متعددی از جمله طرف‌های درگیر، افکار عمومی داخلی و جهانی، نهادهای حقوقی و اخلاقی و بازیگران ثالث در حال تولید، دریافت و تفسیر اطلاعات هستند. در چنین بستری، مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان «عقلانیت جنگ» را در فرایند تولید دانش رسانه‌ای به‌گونه‌ای مدیریت کرد که در راستای اهداف راهبردی یک کنشگر قرار گیرد.

از این رو، «پیوست رسانه‌ای جنگ» را باید به‌عنوان یک الگوی بینارشته‌ای در نظر گرفت؛ الگویی که در نقطه تلاقی حقوق، ارتباطات، فناوری، علوم‌شناختی، جامعه‌شناسی و مطالعات راهبردی شکل می‌گیرد. در این الگو، رسانه صرفاً ابزار انتقال پیام نیست، بلکه بخشی از سازوکار تولید واقعیت ادراکی است. نکته اساسی آن است که تمرکز صرف بر تنظیم‌گری حقوقی یا اخلاقی رسانه، بدون توجه به سازوکارهای تولید دانش، منجر به‌نوعی

تقلیل‌گرایی نهادی می‌شود؛ یعنی تصور اینکه با اصلاح قوانین مطبوعات یا محدودسازی آزادی بیان، می‌توان کل مسئله را مدیریت کرد. حال آنکه این سطح از مداخله، تنها به حدود مربوط است، نه به ساختار.

در نتیجه، ضرورت اصلی در طراحی یک الگوی جامع برای پیوست رسانه‌ای جنگ، فهم و صورت‌بندی دقیق سازوکارهایی است که از طریق آن‌ها اطلاعات تولید، گزینش، ترکیب و به دانش تبدیل می‌شود؛ دانشی که سپس در سطح حکمت عملی به تصمیم‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی تبدیل می‌گردد. براین اساس، می‌توان گفت که پیوست رسانه‌ای جنگ، در معنای دقیق خود، نه یک موضوع صرفاً حقوقی است و نه صرفاً رسانه‌ای، بلکه یک مسئله «طراحی شناختی-راهبردی» است. هدف از این طراحی، فهم و مدیریت فرایندهایی است که در آن‌ها، واقعیت‌های صادق نیز می‌توانند در ترکیب‌های مختلف، به دانش‌های متفاوت و گاه متعارض منتهی شوند.

در نهایت، تأکید اصلی بر این نکته است که بدون چنین الگوی بینارشته‌ای، هرگونه مداخله صرفاً حقوقی یا تقنینی در حوزه رسانه، نمی‌تواند پاسخ‌گوی پیچیدگی‌های جنگ‌های معاصر باشد. آنچه نیاز است نه صرفاً تنظیم قواعد، بلکه طراحی یک منطق جامع برای مدیریت تبدیل اطلاعات به دانش در بستر جنگ است؛ منطقی که بتواند هم‌زمان ابعاد حقوقی، اخلاقی، فناورانه و راهبردی را در یک چارچوب منسجم گرد آورد.

پرسش و پاسخ

پرسش:

اگر ما در چارچوب پیوست رسانه‌ای جنگ، به «مدیریت اطلاعات» بپردازیم، نسبت این امر با مفهوم «سانسور» چیست؟ آیا چنین مدیریتی در نهایت به سانسور منتهی نمی‌شود؟

پاسخ:

خیر، باید میان «بهره‌برداری و مدیریت اطلاعات» و «سانسور» تفکیک مفهومی دقیقی قائل شد. سانسور در معنای کلاسیک خود، ناظر به عدم افشا یا جلوگیری از انتشار اطلاعات است؛ یعنی سازوکاری که هدف آن، متوقف کردن جریان تولید یا توزیع اطلاعات است. در ادبیات رسانه‌ای، اگرچه انواع متعددی از سانسور قابل شناسایی است و می‌توان از اشکال مختلف آن از جمله سانسور پیشینی، پسینی، ساختاری و غیره سخن گفت؛ اما در هر حال، محور مشترک آن‌ها نوعی «مداخله بازدارنده» در فرایند تولید یا انتشار است.^۱ باین حال،

۱. نگاه کنید (حکمت‌نیا، ۱۳۹۹)

باید توجه داشت که این مفاهیم عمدتاً در بستر رسانه‌های سنتی و ساختارهای خطی انتقال پیام قابل تحلیل‌اند؛ یعنی جایی که «تولید»، «انتشار» و «مصرف» اطلاعات مراحل نسبتاً تفکیک‌شده‌ای دارند و امکان مداخله مستقیم در هر مرحله وجود دارد.

در مقابل در نظام‌های داده‌محور معاصر، وضعیت به گونه‌ای بنیادین متفاوت است. در اینجا با تولید انبوه و غیر متمرکز داده مواجه هستیم؛ به این معنا که تولید اطلاعات تا حد زیادی از کنترل مستقیم یک نهاد واحد خارج شده و در یک شبکه گسترده از کنشگران انسانی و فناورانه صورت می‌گیرد. در چنین ساختاری، اساساً مفهوم سانسور در سطح تولید با محدودیت جدی مواجه می‌شود، زیرا تولید داده به صورت پیوسته، پراکنده و مبتنی بر کنش‌های ارادی و غیرارادی کاربران انجام می‌گیرد. از این منظر، آنچه امروز اهمیت پیدا می‌کند، نه جلوگیری از تولید اطلاعات، بلکه مدیریت نحوه تبدیل و بهره‌برداری از اطلاعات است.

پرسش:

باتوجه به این تحلیل‌ها، آیا اساساً رسانه در وضعیت فعلی می‌تواند نقش مؤثری ایفا کند؟ و اگر پاسخ مثبت است، وظیفه یا توصیه مشخص برای رسانه چیست؟

پاسخ:

نه تنها رسانه می‌تواند نقش ایفا کند، بلکه در وضعیت کنونی، یکی از کانون‌های اصلی کنشگری در «مدیریت جنگ شناختی» محسوب می‌شود. اما نکته مهم این است که این نقش را نباید در سطح سنتی اطلاع‌رسانی یا حتی صرفاً تولید خبر فهم کرد. مسئله امروز رسانه، تولید، جهت‌دهی و سازمان‌دهی تبدیل اطلاعات به دانش است. برای نمونه، رژیم صهیونیستی در میدان جنگ رسانه‌ای، صرفاً در حال انتقال پیام نیست، بلکه در حال ساختن چارچوب مشروعیت برای جنایت خود و تضعیف یا تقویت چارچوب مشروعیت کنش ایران است. به عبارت دیگر، مسئله اصلی این است که چه کسی می‌تواند نسبت «یَجوز» را در افکار عمومی تثبیت کند. در این چارچوب، رسانه صرفاً روایت‌گر وقایع نیست، بلکه در تولید الگوی فهم برای مخاطب نقش دارد. به عنوان نمونه، انتخاب اینکه کدام واقعه برجسته شود، چگونه بازنمایی شود و در چه زمینه‌ای قرار گیرد، مستقیماً بر شکل‌گیری قضاوت اخلاقی و سیاسی مخاطب اثر می‌گذارد. این همان نقطه‌ای است که اطلاعات صادق نیز می‌توانند به نتایج کاملاً متفاوت در سطح دانش و تصمیم منتهی شوند. برای نمونه در تجاوز رژیم صهیونیستی، اگرچه بخشی از فرماندهان نظامی را از دست داده‌ایم، اما در راهبرد اطلاع‌رسانی می‌توان به جای تمرکز بر فرماندهان نظامی که هزینه توجیه حمله به آن‌ها برای این رژیم اندک است بر جنبه شهادت کودکان توسط این رژیم در جنگ تأکید کرد. به عنوان نمونه، می‌توانستیم در



سوم محرم که روز شیرخوارگان حسینی است، مراسم تشییع نمادین کودکان را برگزار کنیم تا تأثیر معنوی و رسانه‌ای آن بعداً پیگیری شود. این نوع برجسته‌سازی اطلاعاتی، اگر با درک درستی از الگوی جنگ همراه باشد، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. اسرائیل توانسته است از این شیوه استفاده کند و سال‌ها ذیل مفهوم «صنعت هولوکاست»^۱ آموخته است که چگونه هر پدیده‌ای از جمله هولوکاست را به صنعتی اقتصادی برای خود تبدیل کرده و همچنان از آن بهره‌برداری می‌کند.^۲ پشت این توانمندی، قدرت رسانه‌ای نهفته است. از این رو، به نظر سواد رسانه‌ای یعنی در موقعیت‌های پیچیده، رفتاری از خود نشان دهیم که حکمت و عقلانیت ما را به کنشگران داخلی، خارجی و طرف‌های ثالث منتقل کند. در این میان، یک خطای راهبردی رایج وجود دارد و آن تقلیل مسئله به محدودسازی و ممنوعیت است. به جای تمرکز بر مدیریت فرایند تولید معنا، تلاش می‌شود با افزودن قیود حقوقی یا تقنینی، دامنه اطلاعات کنترل شود. حال آنکه در شرایط فعلی، مسئله اصلی نه کاهش یا افزایش اطلاعات، بلکه چگونگی سازمان‌دهی تبدیل اطلاعات به دانش است.

در نهایت باز باید تأکید شود که ما با یک مسئله صرفاً حقوقی یا تقنینی مواجه نیستیم. مسئله، طراحی یک «الگوی بینارشته‌ای پیوست رسانه‌ای» است که در آن حقوق، ارتباطات، فناوری، و تحلیل‌های راهبردی در کنار هم قرار می‌گیرند. بدون چنین الگویی، مداخلات مقطعی به‌ویژه در قالب محدودسازی‌های قانونی نه تنها مسئله را حل نمی‌کنند، بلکه ممکن است از درک دقیق سازوکار واقعی جنگ رسانه‌ای نیز جلوگیری کنند.

1 . Holocaust Industry

۲ . نگاه کنید به (Finkelstein, 2024)

منابع

۱. حکمت‌نیا، محمود. (۱۳۹۹). آزاداندیشی و آزادی بیان. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. محقق حلی، نجم‌الدین. (۱۴۰۸ ه.ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۱. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
3. Ackoff, R. (1989). From data to wisdom. *Journal of Applied Systems Analysis*, 16, 3-9.
4. Furedi, F. (2005). *Politics of Fear: Beyond Left and Right*. Continuum.
5. Finkelstein, N. G. (2024). *The Holocaust industry: Reflections on the exploitation of Jewish suffering* (2nd paperback ed.). Verso.
6. Gasser, H. (2015). Humanitarian law, international. In *Max Planck Encyclopedia of Public International Law*. Oxford University Press. <https://opil.ouplaw.com/display/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e488>
7. Greenwood, C. (2011). Self-defence. *Max Planck Encyclopedia of Public International Law*. Oxford University Press. <https://opil.ouplaw.com/display/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e401?rskey=MseDaB&result=1&prd=OPIL>
8. Mayer-Schönberger, V., & Cukier, K. (2013). *Big data: A revolution that will transform how we live, work, and think*. Houghton Mifflin Harcourt.
9. Solove, D. J. (2013). Privacy self-management and the consent dilemma. *Harvard Law Review*, 126(7), 1880-1903. https://harvardlawreview.org/wp-content/uploads/2013/05/vol126_solove.pdf
10. Tuchman, G. (1978). *Making news: A study in the construction of reality*. Free Press.

References

1. Hikmatniyā, Maḥmūd. (1399 SH). *Āzād Andīshī wa Āzādī-yi Bayān* [Free Thinking and Freedom of Expression]. Tehran: Publishing Organization of the Research Institute for Islamic Culture and Thought.
2. Muḥaqqiq Ḥillī, Najm al-Dīn. (1408 AH). *Sharā'ī' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Vol 1. Qom: Ismā'īlīyān Institute.
3. Ackoff, R. (1989). From data to wisdom. *Journal of Applied Systems Analysis*, 16, 3-9.
4. Furedi, F. (2005). *Politics of Fear: Beyond Left and Right*. Continuum.
5. Finkelstein, N. G. (2024). *The Holocaust industry: Reflections on the exploitation of Jewish suffering* (2nd paperback ed.). Verso.
6. Gasser, H. (2015). Humanitarian law, international. In *Max Planck Encyclopedia of Public International Law*. Oxford University Press. <https://opil.ouplaw.com/display/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e488>
7. Greenwood, C. (2011). Self-defence. *Max Planck Encyclopedia of Public International Law*. Oxford University Press. <https://opil.ouplaw.com/display/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e401?rskey=M-seDaB&result=1&prd=OPIL>
8. Mayer-Schönberger, V., & Cukier, K. (2013). *Big data: A revolution that will transform how we live, work, and think*. Houghton Mifflin Harcourt.
9. Solove, D. J. (2013). Privacy self-management and the consent dilemma. *Harvard Law Review*, 126(7), 1880–1903. https://harvardlawreview.org/wp-content/uploads/2013/05/vol126_solove.pdf
10. Tuchman, G. (1978). *Making news: A study in the construction of reality*. Free Press.